

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

۳۰ جون، ۲۰۲۶

داکتر زمان ستانیزی

زبان در مسیر زمان

بازیهای سیاسی با هویت زبان

قسمت اول

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا - کالیفورنیا - ایالات متحده امریکا

زندگی نا آزموده به زنده بودنش نمی ارزد. - سقراط حکیم

ولی آزمون نباید بر باورهای نا بارور چنان بیافزاید که بر وجدان سنگینی کند.

از دیر زمانی بدینسو اصالتِ فرهنگِ سیاسی در افغانستان از تهدیدِ تعصبِ رنج می کشد. شلاقهای ستم رد یا قبول اینکه کی هستم یا کی نیستم پیوسته بر پیکر هویت ملی حواله می گردد. در کشوری که عوامفریبی پرمنفعت ترین تجارت است، هویت سازان از خوشبالیهای مردم هر چیزی که فرمایش بدهند برای شان می سازند: قامت سبز، رنگ قره، نژاد دراز، ریشه خاکی، چشم سفید، زبانِ دراز... آنها «فرهنگ ستیزی قرن ۲۱» را در «برتری نژادی قرن ۲۰» پیچانده در خریطه وارداتی «تفرقه انداز و حکومت کن قرن ۱۹» دو دسته به مشتریان عرضه می دارند.

برتری نژادی با هویت مرگبارِ فاشیزم اروپایی بعد از سفر دور و دراز صد ساله با چین ریا، دستار تظاهر، و خورجین نفرت به چایخانه مزدحم «قلب آسیا» منزل می گزیند. جلو آئینه غبار آلود وجدان می ایستد ولی نه در آن دیو خودی را می بیند، نه دیوار تفرقه را. زهرودود خود مرکز پنداری چلم گردان چایخانه همه را چنان مست کرده که لاف و گراف خودستایی شان از خم و پیچ سرحدات استعمارزده افغانستان بیرون می ریزند.

جنگسالاران بیرقدار سوار بر اسب تکبر پیش چشم یتیمان تشنه لب و گرسنه شکم و جامه دریده کنار سرک سوزنمایی و خودنمایی می کنند. شعارهای وطنپرستی، نژاد پرستی، قوم پرستی،

منطقه پرستی، زبان پرستی،... خلاصه هرچه، جز خدا پرستی آسمان و اذهان را همسان مکدر ساخته تا ثابت کنند که خونی که در رگهای آنها می دود رنگینتر و برتر است. ژولیده پوشی در گوشه «صدای پای آب» سهراب سپهری را زمزمه می کند:

«اهل کاشانم

نسبم شاید برسد

به گیاهی در هند، به سفالینه ای از خاک سیلک

نسبم شاید، به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد

پدرم پشت دو بار آمدن چلچله ها ، پشت دو برف

پدرم پشت دو خوابیدن در مهتابی پدرم پشت زمان ها مرده است»

برتری نژادی خود فریبی بیش نیست چون ساختار جینومیک هر شخص در ده نسل به بیش از هزار نفر تعلق می گیرد. اثبات «خالص بودن خون» در طول سه صد و چند سال از امکان و احتمال بیرون است. آن هم به شرطی که خالص بودن خون را تعریف کرده بتوانیم.

دوست محترمی در اعتراض می نویسند:

«یک نکته را بارها از شما شنیده ام و تا امروز در حیرتم، که این ادعای شما که برادران پشتوزبان ما در جغرافیای افغانستان اکثریت اند، را از کجا در آوردید؟ کدام سرشماری؟ کدام سند؟

حداقل از نگاه جامعه شناسی و تاریخ این سخن شما نادرست است. حداقل نود درصد نامهای مناطق در افغانستان ریشه فارسی دارند، حتی مناطقی که امروز برادران پشتوزبان در آن ساکنند. نام دریاها، کوه ها، تپه ها. اینرا چگونه توضیح میدهید؟»

سرشماری و احصائیه:

سرشماری دقیق نفوس به استثنای احتمالی جاپان و یکی دو کشور اروپایی در هیچ کشور دنیا معمول و ممکن نیست. ارقام احصائیه های رسمی صرف تخمین است. هم اکنون در ایالات متحده آمریکا باوجود عصریترین وسایل سرشماری تنها ۱۱- ۱۵ میلیون مهاجر غیرقانونی در سرشماری سهم نمی گیرند، بلکه علی الرغم تبلیغ و تشویق حکومت یک تعداد شهروندان اوراق سرشماری را تکمیل نمی کنند و برخی دیگر وفیات را به حکومت گزارش نمی دهند.

در اکثر کشورهای جهان روشهای تخمین نفوس مروج بود و هست. در افغانستان احصائیه نفوس را از روی تذکره نفوس، مالیات برعایدات، خدمت عسکری هشت نفری و انفرادی، سهمیه

لشکرهای ایلجاری و لشکرهای قومی درحالت اضطرار تخمین می کردند. اکثریت و اقلیتهای نفوس کشور روی همین نوع سرشماریها تخمین می شد.

اینکه در افغانستان اکثریتی هست یا نیست باید با گروه های سیاسی مطرح شود که خود را مستحق امتیازات اقلیتی میدانند. چون وجود یکی اثبات دیگر است.

ضمناً نقش اکثریت و اقلیتها را میتوان از ستراتیژی استعماری امپریالیزم غرب استنباط کرد. قدرتهای استعماری در آغاز تجاوز شان به بهانه دفاع از منافع اقلیتها آنها را در مقابل اکثریت یک کشور استعمال می کنند و در پایان تجاوز با اقلیتها خیانت می کنند و دوباره از اکثریت جانبداری می کنند.

در آغاز جنگ اول اروپایی انگلیسها اقلیتهای یونانی، ارمنی، و عربی را در مقابل اکثریت ترکهای عثمانی استعمال کردند، ولی در آخر کار با همان اقلیتها خیانت کردند اعراب را مستعمره خود ساختند، زمینهای شان را به صهیونیستها دادند، و آتا ترک را قهرمان اعلان کردند. روسها در آغاز مداخلاتش در ایران امروزی با تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری مهاباد کردستان آنها را برضد اکثریت پارسیان گماشتند، ولی در پایان تجاوز با آذریها و کردها خیانت کردند و از تهران جانبداری کردند. انگلیسها در آغاز مداخلات شان در هند اقلیتها را، به شمول مسلمانان، برضد اکثریت هندوان برانگیختند، ولی در آخر با مسلمانان جفا کردند و کشمیر را خلاف قرارداد تقسیم هند از پاکستان گرفته به اکثریت هندوان دادند. روسها در زمان تجاوز بر افغانستان ببرک تاجیک را به قدرت رساند، ولی قبل از خروج قشون سرخ ببرک و ملیشه های «ملتهای زحمتکش» را رها کردند و به داکتر نجیب پشتون روی آوردند. امریکاییها در آغاز تهاجم شان اقلیتهای ائتلاف سمت شمال را استعمال کردند، اکنون پیش از خروج احتمالی شان به طلبان پشتون برمی گردند. از هموگونی موازات مثالهای بالا و ده ها مثال دیگر نقش اکثریت و اقلیتهای کشورهای قربانی امپریالیزم غرب را تثبیت کرده می توانیم.

از عملیات نظامی که انگلیسها به نام پشتونهای سلحشور، شورویها به نام مجاهدین و اشرار، و امریکاییها به نام ترورست و طالبان پشتونها را هدف عمده حملات خود قرار دادند استنباط کرده می توانیم که پشتونها به جرم اکثریت نفوس کشور هدف بیشترین خسارات جانی و مالی قرار گرفتند. همین سیاست در جنگهای امروزی افغانستان به شکل امپریالیزم نیابتی ادامه دارد. پاکستان با مهارت اغواگرانه اکثریت پشتونها را در دم تیغ می گذارد و ایران امروزی مداخله خود را با نیرنگ دفاع منافع اقلیتها توجیه می کند.

ریشه فارسی نامهای مناطق:

مسئله ریشه فارسی نامهای مناطق مستلزم تحلیل مستدل وقایع تاریخ و شناختی از زبانهای اریایی است. اینجا صرف در رابطه با سیاستبازیهائی ادوار مختلف تاریخ افغانستان روی آن بحث می کنیم، ولی با رعایت سه اصل:

۱- سرحدات بین کشورها عمدتاً برای جداکردن مردم نیست، بلکه برای تعیین حد صلاحیت حکومتها است.

۲ - حکومتها پیوسته در فکر گسترش سلطه حاکمیت هستند تا خود را به نام خدا و دین یا مردم بر بیشترین تعداد مردم تحمیل کنند. حکومتها از خود قدرت ندارند، مگر آنکه به بهانه و توجیه قدرت را از مردم تصاحب کرده مالک ملک و دین و دولت آنها شوند.

۳- همه انسانها باهم خواهر و برادر اند. با اصرار و تاکید می گویم که انتقاد این تحلیل به هیچ وجه متوجه مردم کشورهای همجوار و اعتقادات آنها نیست، بلکه متوجه حاکمان وقت است که هر مامول و معمول را بر محور حاکمیت خود می چرخاندند.

بدیهی است که مردم یک منطقه قصبات و شهرهای خود را به زبان خود نامگذاری می کنند. تغییر در تراکم و بالارفتن تناسب نفوس یک گروه زبانی بر گویندگان زبان دیگر بعضاً به تغییر نامهای محلات منتج می شود. در آسیای میانه سرازیر شدن اقوام تورانی و جاگزینی آنها در مناطق اقوام اریایی نامهای بسیاری شهرها را عوض کرد. شهرهای چاچ، مرکنده، ختن، کاشغر، و خلم بالترتیب به تاشکند، سمرقند، خوچی، کاشی، و تاشقرغان تبدیل شدند. آفچه، آی خانم، اورته بلاقی، قطغن، بوبینه قره، شبرغان حتماً در سابق نامهای اریایی داشتند. همچنان امام صاحب، خواجه بهاالدین، علی آباد، میمنه، و اسلام قلعه باید قبل از دوره عربی/اسلامی نامهای اریایی می داشتند.

دوران اختناق صفوی - مغلی:

در دو قرن قبل از تشکیل دولت مستقل افغانستان کشور ما میدان رقابت و زور آزمایی بین مغلهای سنی مذهب هند و صفویهای شیعه مذهب پارس بود. سرزمین ما میدان بزکشی بیش نبود و هربار قدرت سیاسی میان این دو رقیب دست به دست میشد مردم ما زیر چکمه های قشون مغلی و صفوی پایمال می شدند. سطح زجر، تباهی، و شدت خونریزی این جنگهای رقابتی را میتوان از تناوب و تکرار وقایع آن روزگار حدس زد که شمه آنرا به اختصار حکایت می کنیم.

در سال ۱۵۳۰م (م = سنه مشترک) در حالیکه شهزادگان مغلی هندال میرزا و عسکری میرزا بر سر تخت سلطنتی کابل باهم می جنگیدند، کامران میرزا کندهار را به نام برادر تنی (سکه) اش همایون جز قلمرو هند مغلی ساخت. همایون بعد از شکست از شیرشاه سوری به تهماسب صفوی پناه برد و به کمک او دوباره در دهلی بر اریکه قدرت نشست. همایون در پاداش شهر کندهار را به تهماسب تحفه داد. مغلها چند سال بعد کندهار را دوباره تصرف کردند. در ۱۵۵۸م تهماسب یک بار دیگر کندهار را از جلال الدین اکبر تصرف کرد. جلال الدین اکبر در سال ۱۵۶۰م شهر ادیناپور/جوشاهی را به نام خود جلال آباد نامید. او در ۱۵۹۰م کندهار را یک بار دیگر از صفویان گرفت.

شاه عباس خواستار استرداد کندهار شد ولی زمانی که او با عثمانیها درگیر جنگ بود، شیبانیها اوزبیک چشم به کندهار دوختند. مظفرحسین حاکم صفوی کندهار چون از کمک اصفهان نا امید شد در سال ۱۵۹۳م خود به مغلها پناه برد. در ۱۵۹۵م کندهار دوباره به تصرف مغلها درآمد. بین سالهای ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳م صفویها بعد از دو سال جنگ متواتر با جهانگیر کندهار را دوباره تسخیر کرده گنج علی خان را حاکم شهر مقرر کردند. در سال ۱۶۳۸م علیمردانخان گردی کندهار را پس به جهانگیر داد و مغلها بر علاوه آن کابل را هم تصرف کردند. بین ۱۶۴۹- ۱۶۵۳م برای چهار سال متواتر کندهار زیر سُم اسپهای مغلها و صفویها لگد کوب گردید. در آخر مغلها با خانات بخارا درگیر مناقشه شدند و صفویهای کندهار را یک بار دیگر تصرف کرده در سال ۱۷۰۳م گرگین را حاکم شهر مقرر کردند.

بزرگمردان تاریخ مردم ستم دیده ما را از چنین وضع تباه کن نجات داده دولت مستقل افغانستان را تشکیل دادند. در بیخبری از وضع مرگبار دو قرن ممکن سرودن «پا فشاری بر جدای مرزبندی ابلهی است» معقول به نظر بیاید، ولی صرف زمانی تفاوت بین نماز خواندن جبری دوره طالبان و شیعه سازی جبری دوره صفویان را درک کرده می توانیم که زهر مطلق العنائی دیانتی در مضیقه اجندای سیاسی حکومتهای غیر را چشیده باشیم. امروز نقش صفویها از طریق قاجارها به آوندها به میراث رسیده و میراث مغلها از طریق هند بریتانوی به پاکستان تعلق گرفته.

برای صفویها و مغلها تغییر دادن نامهای شهرها، قصبات، و اقوام انگیزه های سیاسی/مذهبی داشت و نشانه قدرتمندی و مالکیت میان دو ابر قدرت منطقه پنداشته می شد. چون زبان رسمی هردو دولت فارسی بود، فارسی ساختن نامها مناطق و اقوام رسم عام گردید. از مثالها و توضیحاتی که مطرح میشوند خواهیم دید که چگونه بیگانگان سرنوشت ما را نوشتند، نامهای ما را عوض کردند، زبان ما را بریدند، هویت ما را ساختند، و مذهب خود را بر ما تحمیل کردند:

مغلهای هند فرمان روایان قسمت شرقی افغانستان بودند و برای اثبات مالکیت خود به تغییر نام جلال آباد اکتفا نکردند. آنها نامهای شهرها و قصبات دیگر را نیز فارسی ساختند. روشنترین نمونه فارسی سازی نامهای محلات و قصبات را در ولایت لوگر مشاهده کرده می توانیم جائیکه صوبه دار، حواله دار، تحصیلدار، رساله دار،... در مراکز اداری مغلی جوار سرک عمومی به زبان فارسی حکم می راند همه نامها فارسی شدند. ساکنین این محلات چون چهارآسیاب، سفید سنگ، زید آباد، محمد آغه، ده نو، کلنگار (کلنگ کار)، با آنکه اکثر هویت پشتون دارند، به سبب آمیزش با حاکمان مغلی به لهجه خاص مختلط دری/پشتو صحبت می کنند. محض اینکه نیم کیلومتر از این اقمار اداری مغلهای قدم فراتر بگذارید، اکثریت محلات نامهای پشتو دارند چون تور ورسک، موسهی، کتب خیل، کودگی، ازره، لویه کلا، زره کلا، خرکاریز، زرغون بنار،... و مردم با استثنائات به زبان پشتو صحبت می کنند.

مغلهای همچنان نامهای اقوام پشتون را فارسی ساختند: ایسپزی < یوسف زی، اپریدی < افریدی، مسیت < مسعود، سایی < صافی، خائی < جاجی، خدران < جدران، اندر < اندر، وپردگ < وردک، ستانیزی < استانیکزایی... اکثر پشتونها تا امروز این نامها را به املای فارسی می نویسند.

مقاومتها و آزادیخواهی پشتونها در مقابل مغلهای خصوصاً تشکیل حکومت نهضت روشانیه پیر روشن در کانی کرم و حکومت خوشحال خان خټک در اکوړه در عملیات فارسی سازی مغلهای در منطقه رکود نسبی ایجاد کرد. این کار سبب رشد فرهنگ زبان پشتو در منطقه گردید. اکثریت قاطع فضلا، ادبا، و شعرای زبان پشتوی آن عصر از بایزید انصاری تا رحمن بابا، از حمید ماشوخیل تا حلیمه خټک از سرزمین تحت سایه مغلهای برخاسته اند. در مقایسه در قلمرو صفویها در دو قرن تمام هیچ شاعر، ادیب، یا نویسنده زبان پشتو ظهور نکرد که به دلایل ذیل تعجب آور نیست.

اختناق فرهنگی که صفویها بالای مردم غرب افغانستان تحمیل کردند در تاریخ بشریت کم نظیر است. بدیهی است جائیکه صحبت کردن به زبان پشتو جرم پنداشته میشد، و متخلفین را زبان می بریدند، سرودن شعر به زبان پشتو بالاتر از توقع بود. صفویها زبان پشتوی «پارسیانان» کندهار را کاملاً پارسی ساختند و زبان پشتوی منطقه را با تهدید بریدن زبان جبراً چنان مفرس ساختند که جملات آن لهجه با استعمال اسم و صفت و قید پارسی کمتر از ۲۵٪ پشتو باقی مانده. به طور مثال جمله پشتوی «د مني د ونې سیوری ته کښېنه» در پشتوی مفرس کندهار چنین گفته

میشود: «د سيب د درختی سایي ته کښېښه». صفویهای به مردم تلقین می کردند که لهجه پشتوی (تلخ) کندهار به سبب استعمال کلمات فارسی شیرین شده است.

صفویها با این آله پشتوزبانانی را که به زبان پشتوی مختلط با فارسی صحبت نمی کردند زبان می بریدند

محدود آثار زبان پشتوی دوره کوتاه هوتکیان در کتابسوزیهای نادر افشار از بین رفت. نسخه های قلمی آثاری چون پته خزانه، «گنج پنهان» پنهانی دست به دست میشد. عده با انکار از وجود پته خزانه ناخود آگاه نقش وارثان دوره صفویه را ایفا می کنند و در واقع می کوشند ثابت سازند که پشتونها از شدت اختناق فرهنگی صفویان نتوانستند هیچ اثری را به رشته قلم درآورند. این سیاه اندیشان در دفاع از ظالم، مظلوم را دوبار محکوم کرده در طعن پشتونها را به نداشتن آثار ادبی «بی فرهنگ» می خوانند و بیشرمانه بر شگوفایی هان عصر آثار ادبی پشتو در آن نصف دیگر سرزمین پشتونها چشم می پوشند.

برای صفویان فقط فارسی گفتن و شیعه بودن ارزش داشت و یکی را وسیله ترویج دیگر ساخته بودند تا در تحمیل مذهب و زبان خصوصاً در افغانستان مرکزی دست آزاد داشته باشند.

افغانستان مرکزی تا قبل از هجوم چنگیز سرزمین پشتونها بود و مردم آن به سبب سردی اقلیم منطقه طرز زندگی کوچی گزیده در زمستان به هند کوچ می کردند و در تابستان به بلندیهای هندوکش و کوه بابا برمی گشتند. بعد از اسکان مغلها در منطقه تناسب نفوس به تدریج به نفع مغلها (خواهران و برادران هزاره) تغییر کرد چنان که امروز پشتونهای کوچی از رفتن به سرزمین آبیای شان محروم شده اند.

غور و اشکال لهجه ای آن غُر/غَر/غِر کلمه پشتو به معنای کوه است که در اثر ابدالهای صوتی متأثر از فارسی/عربی مشتقات ذیل از آن حاصل شده:

غُر/غَر/غِر = کوه

غرخی/غرزی = کوه زاده / متولد در کوه/ باشندۀ کوه

صوت /خ/ (ز پشتو) در کلمه غرخی هم ردیف خاخی و خدران به غرجی مفرس شده است.

غرچی در دوران سلطنت دهلی، که غرخی ها در آن نقش محوری داشتند، به غلجی و خلجی تبدیل شده. دودمانهای سلطنتی خلجی از بحیره خزر تا بحیره بنگال حکمروایی داشتند: آزادخان خلجی آذربایجان، غیاث الدین غوری غزنی، علاوالدین خلجی دهلی، عوض خلجی بنگال.

در اوایل سلطه اعراب نام منطقه همدیف هزاره جات در جمع عربی از غور به غورات تبدیل شد که

شکل مفرس آن غوریستان، غورجستان یا غرجستان به معنی سرزمین کوه زاده گان نامیده می شد. کلمه غور به معنی کوه در ترکیب نامهای محلات دیگر کشور نیز مشهود است مانند غورقل، (دهنه) غوری، غورماچ، غوربند، غوریان....

اقوام پشتون چون مومند، داودزی، خمکنی، دولتیار، و زیرانی که زمان هجوم چنگیز جان به سلامت برده در شرق مسکن گزیدند هنوز هم خود را غوری و غوریاخل می نامند. اقوام دیگر چون بامیزی (با مفرس بامیزایی) ریشه کلمه بامیان را در نام خود نگه داشته اند.

نام بامیان/بامی به مردمی اطلاق می شد که از بلخ بامی به طرف جنوب کوه ها پناه گزین شده بودند. در متون ۱۵۰۰ سال پیش نام شهر بامیانه/بامیانه آمده که پسوند پشتوی «یانه/یانه» آن معادل «- ستان» در دری به معنای مسکن یا جای است، مانند زوزیانه = خارستان و کوکیانه = گلستان. هیربند/ایل بند از ریشه اوستا «هیر» به معنای کوه یا دره یعنی بند میان کوه یا دره که در دوران صفویه به افتخار امیرالمومنین حضرت علی (ک) به بند امیر مسمی شد. یا کلمه شیر که می تواند اسم بالمسمی از «شه بر» یعنی نهایت بلند (کوئل شیر) باشد. تنها نام محلی که شکل اصلی پشتو را حفظ کرده «اوبی» به معنی (چشمه آب) در غرب غور است.

در گل، کمتر اثری از نامهای پشتوی دوران قبل از هجوم چنگیز را در منطقه یافته می توانیم، مگر آنکه از روی توصیف و ساختار جغرافیایی اسم بالمسمی پشتو باشد و از دو مرحله نامگذاریهای مغلای محلی و صفویها جان به سلامت برده باشد. چون صفویها علاوه بر از بین بردن زبان مغلی و مذهب شامنی، هویت منطقه را با نامگذاری پارسی کاملاً عوض کردند مانند شیخ علی، بیگ علی، ایداد کربلایی، کرمان، باباجی، شهرستان، چهلستون، بند امیر، بند قمبر... همین شیوه نامگذاری در برخی از نامهای جنوبغرب افغانستان هم مشهود است مثل دلارام، پنجوایی، ارغستان، آغا احمد، زین آباد، کجکی، نادعلی....

وطنداران هزاره ما تا چندی قبل با استناد تاریخ نام منطقه غرجستان را دوباره زنده ساختند که کار شایسته بود. زمانی چند برادر هزاره را به خاطر احیای مجدد نام غرجستان تقدیر کردم و تاریخ و ریشه پشتوی این نام را برای آنها توضیح کردم، با شنیدن توضیحاتم مأیوس شدند چون ادعای مالکیت آنها را بر منطقه باطل می ساخت. احتمالاً به همین سبب در این اواخر نام غرجستان از نظر افتیده و عوض آن نام «هزارستان» محبوبیت پیدا کرده است.

پایان قسمت اول